

## تبیین الگوی مواجهه عقیدتی امام صادق (ع) با کفار درباره ذات الهی با تحلیل محتوای احادیث

مهناز رجبی شیخ‌الر\* (کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی)

mrajabi3892@gmail.com

علیرضا آل بویه (دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

a.alebouych@isca.ac.ir

سپه‌لا محمّدی کتج (دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته فلسفه و کلام دانشگاه تهران)

msama4031@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۷

### چکیده

در جوامع با تنوع مذهبی، چگونگی مواجهه سازنده با مخالفان عقیدتی، به‌ویژه در مباحث بنیادینی مانند توحید ذات، یک دغدغه عملی و معرفتی است. با وجود تأکید منابع اسلامی بر جدال احسن، پژوهش‌های نظام‌مند چندانی به تحلیل الگوهای عینی و کاربردی این روش در سیره و سنت معصومان، به‌ویژه در دوره شکوفایی رویارویی‌های کلامی در عصر امام صادق (ع)، پرداخته‌اند. این خلأ، ضرورت استخراج و تحلیل روش‌های ایشان در گفتگو با کفار را آشکار می‌سازد. این پژوهش نشان می‌دهد امام صادق (ع) در مواجهه‌های عقیدتی با کفار درباره ذات الهی، از چه الگوها و روش‌های استدلالی نظام‌مندی بهره برده‌اند و این الگوها چه مؤلفه‌های مشترکی را نشان می‌دهد؟ این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی نشان می‌دهد که حضرت از یک الگوی حکیمانه و پویا پیروی می‌کردند که مبتنی بر تناسب‌سنجی با ظرفیت مخاطب بود. مهم‌ترین مؤلفه‌های این الگو عبارت‌اند از: کاربردی‌سازی برهان از جمله برهان نظم و برهان فطرت در قالب جدل و موعظه و شواهد تجربی؛ مهارت در اقرارگیری از طرف مقابل با پرسش‌های حساب‌شده؛ استدلال درون‌دینی بر اساس پیش‌فرض‌های خود مخالف؛ ابطال ادعا با پاسخ نقضی؛ پرهیز از مغالطه و پایبندی به اخلاق گفت‌وگو. برآیند این مؤلفه‌ها، الگویی نظام‌مند برای مناظره عقیدتی توأم با تأثیر و احترام را ارائه می‌دهد.

**کلیدواژه‌ها:** امام صادق (ع)، مناظره‌های عقیدتی، کفار، ذات الهی، روش‌های استدلالی، جدال احسن.

## مقدمه

یکی از مسائل بسیار مهم که از زمان‌های گذشته دغدغه مسلمانان، به‌خصوص متکلمان بوده، چگونگی رویارویی اعتقادی با کفار است. کافر کسی است که خداوند یا برخی از پیامبران الهی را قبول نداشته باشد. برای مواجهه اعتقادی با این گروه، راه‌های متعددی مطرح شده که چه بسا برخی از آن‌ها به نتیجه مطلوب نرسیده است. بنابراین اهمیت دارد که درخصوص این مسئله به یک مرجع معتبر و صحیح رجوع شود. یکی از بهترین و نتیجه‌بخش‌ترین روشی که می‌توان به آن رجوع کرد، شناخت نوع مواجهه اهل بیت (علیهم‌السلام) با کفار است؛ چرا که ایشان بهترین الگو در این عرصه هستند.

مطالعه شیوه‌های برخورد، رفتار و تعامل اعتقادی امام صادق (علیه‌السلام) با مخالفان و کفار و آگاه کردن جامعه از مبانی و اصول این شیوه‌ها، از مهم‌ترین نیازهای فکری جامعه امروز به شمار می‌رود. در عصر جدید، اصول عقاید اسلام با چالش‌های جدی روبه‌رو است و راه‌های غلبه بر مسائل و مشکلات اعتقادی را باید از احادیث نقل شده از اهل بیت (علیهم‌السلام) آموخت. در این نگاه باید چگونگی تعامل و مواجهه کلامی امام صادق (علیه‌السلام) با مخالفان و کفار که از مبانی وحی و سیره پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) نشئت می‌گیرد، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و بر پایه آن، شیوه تعامل صحیح با مخالفان و کفار در مباحث اعتقادی به دست آید.

تحقیق حاضر بر آن است که با تحلیل مواجهه اعتقادی امام صادق (علیه‌السلام) با کفار، به این سؤال پاسخ دهد که: شیوه صحیح مواجهه اعتقادی با مخالفان و کفار در روایات چگونه است و با چه روشی می‌توان با آن‌ها مواجهه مطلوبی داشت؟

در هر زمانی انسان‌ها برای این که بتوانند راه درست را از نادرست تشخیص دهند، نیاز به راهنمایی دارند. در عصر حاضر نیز که عصر غیبت امام معصوم (علیه‌السلام) است و تشخیص راه حق از باطل سخت‌تر شده، نیاز است اسلام‌شناسان و کسانی که به هدایت مردم می‌پردازند، از روش‌های مناسب برخورد با کفار و مخالفان آگاه شوند تا با شیوه صحیح، عقاید حق را به آنان برسانند. اگر انسان شیوه‌های برخورد مناسب با مخالفان را بدانند، می‌تواند به لحاظ کمی و کیفی در مسیر هدایت مردم دارای تأثیر و توفیق بیشتری باشد. با توجه به موقعیت جامعه امروز،



به کارگیری مواجهه کلامی مطلوب در تبیین و تثبیت اعتقادات صحیح مردم، نقش و ضرورت دوچندان دارد. همچنین مسلمانان می توانند در سایه عمل به آن روش ها، از زندگی سالم و مسالمت آمیز اجتماعی برخوردار شوند. بر طبق روایات ائمه (ع) در این زمینه بهترین شیوه مواجهه را با مخالفان داشته اند.

درخصوص تحلیل مواجهه امام صادق (ع) با کفار در باب ذات الهی، اثری (کتاب، پایان نامه و مقاله) به طور جداگانه و خاص یافت نشد؛ ولی مرتبط با این موضوع، کتاب ها و مقالات متعددی نگاشته شده است. از جمله آثار علمی مرتبط با این موضوع عبارت است از:

۱. «شیوه و روش برخورد پیامبر (ص) با مشرکان و کافران از منظر قرآن کریم» (لیلا ملکی، شورای عالی حوزه علمیه، قم، سطح دو، ۱۳۸۵). این نوشته بیان می دارد که پیامبر اکرم (ص) با روش هایی چون دعوت به تفکر و تدبر، مطالعه تاریخ، نهی از تقلید کورکورانه از نیاکان، تهدید و... با مشرکان و کافران برخورد می کردند. این اثر به طور کلی به شیوه های گفتاری و رفتاری پیامبر اکرم (ص) با مشرکان و کافران از منظر قرآن کریم پرداخته است و توجه چندانی به روش های کلامی ندارد.

۲. «سیری در مناظرات امام صادق (ع) با مخالفان» (محمد مهدی محقق، دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، قم، کارشناسی ارشد، ۱۳۸۵). این اثر به طور کلی به مناظرات امام صادق (ع) با گروه های خاص پرداخته و ضمن مقایسه این مناظرات با یکدیگر، به بررسی اعتبار سندی این مناظرات می پردازد.

۳. «مناظرات معصومان (ع) در زمینه توحید»، (طاهره قادری ریزی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، تهران، دکتری تخصصی، ۱۳۹۴). این اثر به طور خاص به مناظرات و احتجاجات توحیدی معصومان (ع) پرداخته است و رویکرد تبیینی و توصیفی داشته و به مواجهه ائمه (ع) نپرداخته است.

۴. «مناظرات امام علی (ع)» (معصومه زنگنه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۵). نویسنده در این اثر به بحث مناظرات و محورهای موضوعی آن، اهداف، اخلاق و شیوه های مناظره و در پایان به جایگاه ویژه استدلال به آیات قرآن و سیره نبوی در گفتار حضرت پرداخته است. این اثر بیشتر به مناظرات حضرت علی (ع) پرداخته است و به طور بسیار کلی و

مختصر، اشاره‌ای به شیوه‌های مناظره حضرت دارد.

۵. «روش برخورد ائمه شیعه با اهل کتاب» (داود سلیمی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۵). مؤلف در این پایان‌نامه پس از معرفی اهل کتاب به بررسی برخوردهای اجتماعی ائمه علیهم‌السلام با اهل کتاب می‌پردازد. از جمله این برخوردها، احترام به اهل کتاب و رفتار نیکو با آنان، ایجاد محدودیت در ارتباط با اهل کتاب، بیان حقوق اهل کتاب از دیدگاه ائمه علیهم‌السلام و چند نمونه از احتجاجات ائمه علیهم‌السلام با اهل کتاب است.

۶. «سبک‌شناسی احتجاجات توحیدی امام صادق علیه‌السلام با رویکرد ساختارگرایی» (زهره مهدوی زعفرندی، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۶). نویسنده در این اثر به بررسی مناظرات امام صادق علیه‌السلام از نظر ساختاری و ادبی پرداخته است.

۷. «روش‌شناسی برخورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مشرکان و اهل کتاب» (مصطفی عباسی مقدم، فلسفه دین، شماره ۶، ۱۳۸۹)، نویسنده پس از طرح مقامات تبلیغی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، از جمله ذکر و مذکر، رحمت و رأفت، خارج کننده از تاریکی به نور و... به انواع اقدامات و شیوه‌های برخورد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مخاطبان خود اعم از موافقان و مخالفان پرداخته است و اشاره می‌کند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با هر گروه به شیوه‌ای خاص مواجه می‌شدند. برای نمونه در برخورد با مشرکان به یادآوری نعمت‌های خدا، حضور در بین قبایل مختلف و پذیرش هیئت‌های قبایل، ارسال نامه‌های دعوت به پادشاهان و... می‌پرداختند. ایشان همچنین در برخورد با اهل کتاب با دعوت به مشترکات، تصدیق کلی رسالت‌های پیشین، انعقاد پیمان همزیستی صلح‌آمیز با اهل کتاب، بیزاری از شرک و... با آن‌ها مواجهه داشتند؛ در این اثر نیز به برخوردهای کلی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با موافقان و مخالفان پرداخته شده است.

۸. «روش‌شناسی مناظره‌های امام جواد علیه‌السلام» (حمیدرضا مطهری، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام، شماره ۱، ۱۳۹۵). این اثر به طور خاص به روش‌شناسی مناظرات امام جواد علیه‌السلام با مخالفان می‌پردازد و مطرح می‌کند که حضرت با روش عقلی و نقلی با مخالفان مواجه می‌کردند. این اثر به صورت تفصیلی به روش‌های مواجهه عقیدتی با کفار نپرداخته است و به طور اجمالی و گذرا به چند روش نظری اشاره کرده است.

با توجه به بررسی‌های انجام شده، روشن می‌شود که هیچ کدام از آثار موجود به تحلیل مواجهه امام صادق علیه السلام با کفار در باب ذات الهی به صورت تفصیلی و گویا نپرداخته است؛ بنابراین ضرورت دارد این مسئله مهم و ضروری، تبیین و تحلیل شود.

## ۱. مفهوم‌شناسی کفر

معنای لغوی کفر، پوشاندن است. کفر، ضد ایمان است و به این دلیل کفر نامیده می‌شود که حق را می‌پوشاند و نعمت را انکار و مخفی می‌کند (ابن درید، ۱۹۸۸: ذیل «کفر»). در حقیقت کفر، پوشاندن و پنهان کردن چیزی است. کسی که احسان غیر را نسبت به خود اظهار نکند و آن را بیوشاند، کفران نعمت کرده است. همچنین کفر، انکار خدای تعالی و نعمت‌های اوست و صفتی باطنی و از افعال قلبی است. این صفت ریشه کارهای زشت و ناپسند است.

## ۲. روش امام صادق علیه السلام در مواجهه با کفار

امام صادق علیه السلام در مواجهه عقیدتی با کفار از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کردند. به طور کلی این شیوه‌ها در دو حیطه عملی و نظری قابل بررسی است.

### ۱ - ۲. حیطه عملی

امام صادق علیه السلام در ضمن گفت‌وگو با کفار، از شیوه‌های مختلف برای دعوت به حق استفاده می‌کردند. در این بخش به تحلیل مواجهه عملی امام صادق علیه السلام با کفار پرداخته می‌شود.

#### ۱ - ۲. مخاطب شناسی

یکی از نکات مهم در ارتباط و بحث و گفت‌وگو با دیگران، شناخت طرف گفت‌وگو و توجه به فهم، علایق و باورهای اوست. این نکته به اندازه‌ای مهم است که اگر مورد توجه قرار نگیرد، می‌توان ادعا کرد که گفت‌وگو ثمری ندارد. امام صادق علیه السلام نیز این مسئله را به عنوان یک اصل در گفت‌وگوها و مواجهه‌های کلامی خود با گروه‌های مختلف رعایت می‌کردند و با هر شخصی بر اساس سطح فکری و توان عقلی و دانشی او سخن می‌گفتند. از این رو به تناسب مخاطبان در مناظرات خویش از استدلال عقلی، جدال احسن و موعظه نیکو استفاده می‌کردند. همچنین انگیزه مخاطب از گفت‌وگو و سطح فکری و توان او تأثیر بسزایی در جهت‌دهی مناظره دارد. امام صادق علیه السلام متناسب با باورهای

افراد، انگیزه آنها از گفت‌وگو، سطح آگاهی‌شان نسبت به موضوع به گفت‌وگو با آنها می‌پرداخت. مثلاً ابن ابی‌العوجاء در ملاقات دومی که با امام صادق علیه السلام داشت، ساکت بود. امام علیه السلام فرمود: «چرا سخن نمی‌گویی؟...». وقتی که ابن ابی‌العوجاء گفتند به خاطر هیبت شما، سکوت کردم، امام علیه السلام سخن را آغاز کردند تا او شرایط صحبت پیدا کند؛ یعنی امام علیه السلام به وضعیت مخاطب توجه داشته و زمینه شروع گفت‌وگو و طرح پرسش در طرف مقابل را ایجاد کرده است. یا در مواجهه آخری که امام علیه السلام با ابن ابی‌العوجاء در کنار خانه خدا داشتند، چون امام علیه السلام از انگیزه او از گفت‌وگو آگاهی داشت، تمایلی به ادامه بحث نشان نداد (کلینی، ۱۳۹۲: ۱۸۴).

## ۲-۱-۲. احترام به مخالف و همدلی با دیدگاه او

امام علیه السلام هنگام برخورد با کفار با اینکه سخن آنان را قبول نداشت، ولی با روی باز آنان را می‌پذیرفت و در برخی امور، خود شروع‌کننده صحبت بود تا مخالف شروع به سخن کند. در سراسر مناظره از تحقیر و سرزنش شخص خوداری می‌کرد و به نقد سخن ناروای او متناسب با معرفت و ظرفیت او می‌پرداخت. چنانچه ابن ابی‌العوجاء در مناظره‌ای که با یکی از اصحاب امام علیه السلام داشتند و با پاسخ تند او مواجه شدند، گفتند: امام شما با ما این‌گونه مجادله نمی‌کرد؛ بردبار و عاقل بود. به سخنان ما گوش می‌داد و بعد با حجتی ساده و سخنی کوتاه، بطلان دلیلمان را آشکار می‌ساخت (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۷-۵۸). همچنین در مناظره‌ای که امام صادق علیه السلام با عبدالملک داشت، با این‌که طرف مقابل امام، فردی ملحد بود و وجود خداوند را قبول نداشت، با این حال امام علیه السلام با احترام، عاطفه و محبت برخورد می‌کرد و عبارت «برادر» را برای ایشان به کار می‌برد. حضرت با این برخورد، طرف مقابل را از نظر روانی آماده می‌کند که کلام او را بپذیرد؛ چرا که با این برخورد، حس دشمنی و نفرت در طرفین از بین می‌رود و آن‌ها به لحاظ روانی و قلبی به همدیگر نزدیک می‌شوند و این مسئله، موجب می‌شود کافران به دنبال حقیقت بروند و از روی غرض‌ورزی، دلایل حق را رد نکنند.

## ۳-۱-۲. نقد دقیق سخن

نقد مؤثر سخن دیگران نیازمند پایبندی به اصولی است که هم بر دانش نقاد و هم بر روش ارائه متمرکز است. پیش‌نیاز اساسی نقد، آگاهی عمیق نقاد به کل بستر بحث و محتوای آن است. در

صورتی که آغازگر گفتگو، فردی باشد که مسئله‌ای را مطرح کرده است، این وضعیت حاکی از آن است که او به دنبال ارزیابی و شناخت ضعف‌های احتمالی در دیدگاه خود است. این زمینه، بستر را برای یک تعامل سازنده فراهم می‌کند. وظیفه نقاد در این فرآیند، فراتر از شناسایی خطاست؛ او باید ساختاری را فراهم آورد که به طرف مقابل فرصت تأمل کافی بدهد تا بتواند با اختیار و تفکر، خود به نتیجه مطلوب برسد. امام صادق (ع) دارای چنین سیره‌ای است.

ایشان در مواردی که یقین به نادرست بودن ادعای طرف مقابل داشتند، با حفظ نهایت احترام و صرفاً به دلیل خیرخواهی، موضع خطا را تبیین می‌کردند. این شیوه، کرامت فرد را حفظ می‌کند و تضمین می‌نماید که اصلاح دیدگاه از طریق اراده و اختیار فرد صورت می‌پذیرد. در سرتاسر مناظرات امام صادق (ع) چنین سبکی رعایت شده است. برای نمونه، در مناظره با ابن ابی العوجاء، هنگامی که او مفهوم مصنوع بودن را صرفاً محدود به صفات عرضی مانند طول و عرض می‌دانست، امام صادق (ع) نقد خود را بر این مبنا استوار ساخت که اگر او خود دارای این صفات باشد، در نتیجه، خود او نیز مصنوع است. در واکنش، ابن ابی العوجاء اظهار داشت که از آن‌جا که تاکنون پرسشی در این زمینه از او صورت نپذیرفته، در آینده نیز امکان طرح آن وجود نخواهد داشت. امام (ع) این ادعا را نقض مبنای هستی‌شناختی ابن ابی العوجاء دانست؛ چرا که اگر معتقد به ازلی بودن جهان باشی، مفهوم تقدّم و تأخّر زمانی در امور منتفی است. بنابراین، استنتاج مبنی بر عدم تحقق یک امر در آینده، صرفاً به دلیل عدم تحقق آن در گذشته، از منظر منطقی غیرقابل دفاع است؛ زیرا طبق مبنای او، تقدّم و تأخّر وجود ندارد. این نقد دقیق منطقی، ابن ابی العوجاء را وادار به تأمل جدی نمود (کلینی، ۱۳۹۲: ۱۸۲).

## ۲-۲. حیطه شیوه نظری

در بخش نظری، امام صادق (ع) با استدلال‌های عقلی، جدال احسن و موعظه نیکو با کافران برخورد می‌کردند. عقل و استدلال‌های عقلی در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که یکی از منابع احکام فقهی به شمار می‌رود. این روش در سیره مواجهه کلامی معصومان (ع) اهمیت فراوانی داشت و ائمه (ع) اهتمام ویژه‌ای به استفاده از دلایل عقلی در گفت‌وگوی عقیدتی و مناظرات خود با کفار داشتند. همچنین اهل بیت (ع) با روش جدال نیکو با کافران مواجه

می شدند و با اقرار گرفتن از خصم با سؤالات حساب شده، پاسخ گویی بر اساس باورهای طرف مقابل، ابطال ادعا با پاسخ نقضی، تکیه بر مدرکات فطری، نیفتادن در دام مغالطه و ... با کافران مقابله می کردند. انگیزه ائمه علیهم السلام در برخورد های کلامی، اصلاح و هدایت افراد بود؛ بنابراین در مواردی با پند و اندرز مخالفان، آن ها را به مسیر مستقیم دعوت می کردند و با آموزش و بصیرت افزایی به روشنگری و ارشاد کافران می پرداختند.

#### ۱ - ۲ - ۲. استفاده از باورهای طرف مقابل در استدلال عقلی

عقل در دین مبین اسلام از جایگاه والایی برخوردار است و یکی از منابع استخراج و استنباط تعالیم دینی است. ائمه اطهار علیهم السلام از عقل برای تبیین و توضیح آموزه های دینی بهره می بردند. امام صادق علیه السلام در گفت وگو های خود با افراد مختلف خصوصاً با کسانی که منکر وجود خالق برای جهان بودند، با استدلال عقلی، بحث را پیش می برد؛ اما گاهی پیش می آمد که از باورهای طرف مقابل، برای پیش بردن بحث استفاده کند. استفاده از باورهای طرف گفت وگو، نیازمند آگاهی و تسلط بر مبانی و باورهای اوست. استفاده امام علیه السلام از چنین شیوه ای دلالت بر این امر دارد که ایشان به وضعیت جامعه خود و جریانات حاکم بر آن آگاهی کافی داشتند.

چنان که در مواجهه دومی که امام علیه السلام با ابن ابی العوجاء داشتند، وقتی امام علیه السلام از او پرسید: «ظاهراً به ادامه دادن صحبت گذشته تمایل دارید»، ابن ابی العوجاء در جواب گفتند: «بله ای فرزند رسول خدا! امام علیه السلام فرمودند: «عجیب است که با انکار خدا، من را فرزند فرستاده او می دانی!» (همان: ۱۸۱). در این قسمت از روایت امام علیه السلام به باور ابن ابی العوجاء که ایشان را فرزند فرستاده خدا می دانست، اشاره کرد و در ادامه گفتگو از استدلال های عقلی متعدد در پاسخ به سؤال های او استفاده کرد که در ادامه به آنها پرداخته می شود.

امام علیه السلام برای اثبات وجود خدا در ابتدا از ابن ابی العوجاء که سکوت اختیار کرده بود، پرسید: «آیا تو آفریده شده ای یا اینکه غیر آفریده هستی؟...». در این قسمت از روایت، امام علیه السلام از مصنوع بودن ابن ابی العوجاء سؤال می کند. وقتی که او مصنوع بودن را در صفاتی مانند طول و عرض و... دانست، امام علیه السلام فرمود: «تو بعضی از این صفات را داری، بنابراین تو نیز مصنوع هستی». بعد ابن ابی العوجاء گفت: تاکنون کسی از من چنین سؤالی را نپرسیده و در آینده هم نخواهد

پرسید. امام (ع) فرمود: «اگر تو از اینکه تاکنون کسی چنین سؤالی از تو نپرسیده است، بگویی در آینده نیز کسی از تو نخواهد پرسید، سخن خود را نقض کرده‌ای؛ زیرا تو قائل به ازلی بودن جهان هستی و با وجود این سخن نمی‌توانی از تقدّم و تأخّر امور صحبت کنی. بنابراین نمی‌توانی بگویی که اگر امری اکنون واقع نشده، در آینده هم محقق نمی‌شود؛ زیرا که طبق مبنای تو تقدّم و تأخّر در کار نیست». بعد امام (ع) بیان خود را ادامه داد و با یک مثال ملموس، سخن خود را تبیین نمود، به این صورت که «از ندانستن وصف دینار در کیسه‌ای که حاوی جواهر است، نمی‌توان اقرار به نبودن دینار کرد؛ زیرا ندانستن وصف چیزی، دلیل بر نبودن آن نیست. بنابراین تو که شناخت کامل در مورد وصف مصنوعات نداری، نمی‌توانی مصنوع بودن خود را انکار کنی» (ر.ک: همان: ۱۸۱ - ۱۸۵).

قیاس این روایت به شکل ذیل است: مقدّمه اول: عدم آگاهی از وصف مصنوعات، حاکی از عدم آن چیز نیست. مقدّمه دوم: هر انسانی فقط به برخی اوصاف مصنوعات آگاهی دارد. نتیجه: انسان نمی‌تواند نسبت به نبودن آن چیز حکم کند. این قیاس شکل چهارم است که در آن حدّوسط در صغری موضوع (عدم آگاهی از وصف مصنوعات) و در کبری محمول (عدم آگاهی از وصف مصنوعات) است و شروط اصلی که سالبه جزئیّه نبودن دو مقدّمه و کلی بودن صغری در صورت موجه بودن دو مقدّمه را داراست. از این رو قیاس منتج است (المظفر، ۱۳۹۴: ۱۷۳ - ۱۷۴). بنابراین ابن ابی‌العوجاء نمی‌تواند از ندانستن چیزی حکم به نبودن آن کند.

در این گفت‌وگو امام صادق (ع) با روش برهانی به مواجهه با ابن ابی‌العوجاء می‌پردازد و قصد دارد دلیل حدوث عالم را برای او بیان فرماید. در برهان حدوث گفته می‌شود که عالم حادث است، هر حادثی نیاز به محدث دارد، در نتیجه، عالم نیاز به محدث دارد. با توجّه به روایت مذکور روشن است که ابن ابی‌العوجاء این برهان را قبول دارد و سؤال او از مقدّمه اول برهان است. برای پاسخ به این سؤال، امام صادق (ع) برهانی را بیان می‌فرماید. این برهان را می‌توان به صورت قیاس شکل اول (همان: ۱۷۳) که یقین‌آورتر از سایر اشکال است، این گونه تقریر کرد. امام (ع) در این مناظره می‌فرماید: «هر چیز کوچک و بزرگ را تصور کنی، اگر چیزی مانندش را به آن ضمیمه نمایی، آن چیز بزرگ‌تر می‌شود و این مطلب بر زوال و نابودی جسم اول (جسم کوچک) و انتقال به حالت دوم (جسم بزرگ) دلالت دارد». از این عبارت امام به دست می‌آید که «اجسام

در حال تغییر و تحوّل هستند» که مقدمهٔ اوّل برهان است. در ادامه حضرت می‌فرماید: «هر چیزی که نابود و متغیر شود، قابل پیدا شدن و نابودی است»، از این عبارت امام علیه السلام، مقدمهٔ دوم برهان به دست می‌آید که «هر متغیری حادث است». در نتیجه امام علیه السلام فرمود: «پس با بودنش پس از نابودی، داخل در حدوث شد». این عبارت نتیجه برهان را بیان می‌کند که بنابراین «اجسام چون در حال تغییر هستند، پس حادث می‌باشند».

با توجه به این که در کلام امام صادق علیه السلام واژهٔ حدوث آمده است و حدوث انواع مختلفی دارد، به نظر می‌رسد که مقصود از حدوث در عبارت امام علیه السلام حدوث ذاتی باشد. قیاس برهان ذکر شده به این صورت است: مقدمهٔ اوّل: اجسام متغیر هستند. مقدمهٔ دوم: هر متغیری حادث است. نتیجه: اجسام حادث هستند. این قیاس شکل اوّل است که در آن حدّ وسط در صغری محمول (متغیر) و در کبری موضوع (متغیر) است و شروط اصلی این شکل که موجب بودن صغری (اجسام متغیر هستند) و کلی بودن کبری (هر متغیری حادث است) را داراست. بنابراین منتج است (المظفر، ۱۳۹۴: ۱۷۳ - ۱۷۴). با استفاده از این قیاس، برهان دوم به صورت زیر تقریر می‌شود: مقدمهٔ اوّل: اجسام حادث هستند. مقدمهٔ دوم: هر حادثی نیاز به محدث دارد. نتیجه: اجسام نیاز به محدث دارند. با توجه به محال بودن دور<sup>۱</sup> و تسلسل<sup>۲</sup>، این سلسله باید به یک محدثی ختم شود که خود حادث نیست؛ بنابراین وجود یک محدث قدیم ذاتی اثبات می‌شود که همان واجب تعالی است. این قیاس شکل اوّل است که در آن حدّ وسط در صغری محمول (حادث) و در کبری موضوع (حادث) است و شروط اصلی این شکل که موجب بودن صغری (اجسام حادث هستند) و کلی بودن کبری (هر حادثی نیاز به محدث دارد) را داراست. بنابراین منتج است (همان).

در قرآن کریم نیز برای اثبات خداوند به مسئلهٔ حدوث جهان و آفرینش آن توسط خداوند پرداخته شده است. آیهٔ «و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین است» (روم: ۲۲) نفس آفرینش آسمان‌ها و زمین را از نشانه‌های خدا ذکر می‌کند و نشان می‌دهد که آسمان‌ها و زمین،

۱. دور آن است که برای شناختن دو چیز یا مفهوم از هریک در تعریف دیگری استفاده شود (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۵۰۶).  
۲. تسلسل یعنی ترتیب چیزی بر چیزی به این شرط که هر دو بالفعل و باهم موجود باشند و ترتب داشتن دومی بر سومی تا بی‌نهایت... (ر.ک: زنوزی، ۱۳۵۵: ۳۱ - ۳۴).

مخلوق هستند؛ بنابراین نیاز به خالق دارند و خالق آن‌ها خداوند متعال است. امام صادق (ع) نیز به تأسی از قرآن از این نوع استدلال برای اثبات خداوند استفاده کرده‌اند. در واقع امام (ع) به صورت مقدمات اصولی و حساب شده که مورد قبول طرف مقابل بود، به گونه‌ای که مقدمات قبلی پلی برای مقدمات بعدی می‌شد، به اثبات آنچه مورد سؤال شخص بود، پرداخت و از این طریق، یک محدث قدیمی ذاتی (خداوند) برای عالم اثبات شد (در این قسمت ربط استدلال‌های متعدد ذیل این تیتتر مشخص شده است).

## ۲ - ۲ - ۲. استدلال جدلی - خطابی و برهانی

در مصر زندیقی به نام عبدالملک می‌زیست که کنیه‌اش ابوعبدالله بود. عبدالملک منکر خدا بود و اعتقاد داشت جهان هستی خودبه‌خود آفریده شده است. او به قصد مناظره با امام صادق (ع) به مدینه و سپس مکه رفت. در کنار کعبه به امام (ع) تنه زد. امام (ع) از او پرسید: «نامت چیست؟». او گفت: عبدالملک. امام (ع) پرسید: «کنیه تو چیست؟». عبدالملک گفت: ابوعبدالله. امام (ع) فرمود: «این پادشاهی که تو بنده او هستی، از حاکمان زمین است یا از حاکمان آسمان؟ و پسر تو بنده خداست، بگو بینم او بنده خدای آسمان است، یا بنده خدای زمین؟ هرچه می‌خواهی بگو که محکومی». امام (ع) فرمود: «آیا قبول داری که این زمین زیر و روی دارد؟». عبدالملک گفت: بله.

امام (ع) فرمود: «آیا زیر زمین رفته‌ای؟». عبدالملک گفت: خیر. امام (ع) فرمود: «پس چه می‌دانی که در زیر زمین چه خبر است؟». عبدالملک گفت: چیزی از زیر زمین نمی‌دانم؛ ولی گمان می‌کنم که در زیر زمین چیزی وجود ندارد. امام (ع) فرمود: «گمان یک نوع درماندگی است، آن‌جا که نمی‌توانی به چیزی یقین پیدا کنی».

امام (ع) به او فرمود: «آیا به آسمان بالا رفته‌ای؟». عبدالملک گفت: خیر. امام (ع) فرمود: «آیا می‌دانی که در آسمان چیست؟». عبدالملک گفت: خیر. امام (ع) فرمود: «عجب! تو که نه به مشرق رفته‌ای و نه به مغرب رفته‌ای، نه به داخل زمین فرو رفته‌ای و نه به آسمان بالا رفته‌ای و از آن‌ها عبور نکرده‌ای تا بدانی پشت آن‌ها چیست، با آن همه جهل چیزی را که در آن‌هاست، منکر می‌باشی؟ آیا شخص عاقل چیزی را که از آن ناآگاه است، انکار می‌کند؟». عبدالملک

گفت: تاکنون هیچ کس با من این گونه سخن نگفته.

امام علیه السلام فرمود: «بنابر این تو در این راستا، شک داری که شاید چیزهایی در بالای آسمان و درون زمین باشد یا نباشد؟». عبدالملک گفت: بله، شاید چنین باشد. امام علیه السلام فرمود: «کسی که آگاهی ندارد بر کسی که آگاهی دارد، نمی تواند برهان و دلیل بیاورد و حجتی برای جاهل نیست. ای برادر مصری! بشنو و فراگیر ما هیچ گاه درباره وجود خدا شک نداریم. آیا خورشید و ماه را نمی بینی که چگونه در حرکت هستند و شب و روز را که چگونه در یکدیگر فرو می روند و هیچ وقت اشتباه نمی کنند و باز به جای اول برمی گردند؟ آن ها از خود اختیاری ندارند و برای آن ها مکانی جز مدار خودشان نیست. پس اگر قدرت بر رفتن دارند، چرا برمی گردند؟ و اگر مجبور نبودند، پس چرا شب به روز و روز به شب تبدیل نمی شود؟ به خدا قسم در دوامشان مجبور هستند و کسی که آن ها را مجبور کرده، مستحکم تر و بزرگ تر از آن هاست». عبدالملک گفت: راست گفتی.

امام علیه السلام فرمود: «ای برادر مصری! بگو بدانم، آنچه شما به آن معتقدید و گمان می کنید دهر گرداننده موجودات است، چرا وقتی آن ها را می برد بر نمی گرداند؟ و اگر آن ها را برمی گرداند، چرا نمی برد؟ ای برادر مصری! این آفریده ها همه بی اختیارند. چرا آسمان در بالا و زمین در پایین قرار گرفته است؟ چرا آسمان بر زمین سقوط نمی کند؟ چرا زمین زیرورو نمی شود و طبقات پایین بر روی طبقات بالا قرار نمی گیرد؟ چرا آسمان و زمین به هم نمی چسبند؟ و چرا کسانی که روی زمین اند به هم نمی چسبند؟». عبدالملک گفت: خداوند که پروردگار و آقای آن هاست، آن ها را نگه داشته است. در پایان مناظره، زندیق به دست امام علیه السلام ایمان آورد (کلینی، ۱۳۹۲: ۱۷۳ - ۱۷۷).

امام صادق علیه السلام در این مناظره با استفاده از سه روش جدال احسن، خطابه و برهان به گفت و گو با عبدالملک پرداخته است. چون اسم او عبدالملک و کنیه اش عبدالله بود، از این رو دلالت بر وجود خدایی می کرد و امام علیه السلام سخن خود را با این بحث آغاز کرد. در واقع امام علیه السلام در ابتدای سخن سعی دارد از طریق معنای اسم و کنیه فرد که راهی برای تنبّه به وجود خدا است، گام به گام عبدالملک را با خود همراه کند و او را به حقیقت برساند؛ یعنی امام علیه السلام قصد دارد که در اعتقادات زندیق شک و تردید ایجاد کند تا بدین وسیله بتواند جهل او را تنزل دهد و در ادامه گفتگو او را به پذیرش سخن خود وادارد.

اینکه امام علیه السلام به شخص زندیق فرمود: «هر چه بیان کنی محکوم هستی»، از این جهت بود

که اگر عبدالملک در پاسخ می‌گفت کنیه من ابوعبدالله نیست، سخن قبلی خود را که اعتراف کرده بود کنیه‌اش ابوعبدالله است، تکذیب می‌کرد و اگر می‌گفت بنده فرمانروای آسمان و زمین است یا پسرش فرزند خدای آسمان و زمین است، در هر صورت اقرار به وجود خدایی برای عالم می‌کرد. بنابراین در پاسخ به سؤال امام (ع) سکوت کرد.

در ادامه امام (ع) فرمود: «آیا می‌دانی که زمین زیر و بالایی دارد...» تا «آیا خردمند، آنچه را که نمی‌داند انکار می‌کند؟» با توجه به اقرار زندیق به بی‌نیازی جهان از خالق، لازم است که او آگاهی کامل از این عالم و اجزای آن داشته باشد تا قائل به وجود خودبه‌خودی این عالم شود؛ زیرا نفی یا اثبات خالق برای چیزی فرع بر شناخت کامل آن چیز است. به همین دلیل چون زندیق آگاهی کافی از کل عالم نداشت و نمی‌دانست که در آسمان و زیر زمین چه چیزی وجود دارد، بنابراین انکار خالق برای عالم، توسط او غیر معقول بود و امام (ع) او را به خاطر انکار آفریدگار برای جهان با وجود شک و تردید در آنچه درون اجزای آن است، نکوهش کرده است.

مقصود امام (ع) در ادامه بحث که فرمود: «کسی که آگاهی ندارد نمی‌تواند بر کسی که آگاهی دارد برهان و دلیل بیاورد و حجتی برای جاهل نیست. ای برادر مصری! بشنو و فراگیر، ما هیچ‌گاه درباره وجود خدا شک نداریم»، این است که با توجه به عدم آگاهی زندیق بر جزئیات عالم، ممکن نیست که بر امام (ع) که به امور عالم آگاهی دارد، برهان و دلیل اقامه کند. این قسمت سخن امام، خطابی است؛ زیرا قصد اقناع مخاطب را دارد و ادعایی است که همراه با دلیل نیست.

وقتی که زندیق در جواب سؤال امام (ع) در مورد آگاهی از بالای آسمان و زیر زمین چنین گفت که «شاید چیزی وجود داشته باشد و شاید هم چیزی نباشد»، در حقیقت چون وضعیت آسمان و زمین برای او مشخص نبود، در وجود خالق برای عالم تردید داشت، حال آن‌که امام (ع) در وجود خداوند شک و شبهه‌ای نداشت. این شیوه برخورد امام نشام می‌دهد که انسان در مواجهه با کافران می‌تواند سؤالات هوشمندانه‌ای بپرسد و وقتی طرف مقابل اظهار بی‌اطلاعی کرد، این‌گونه آن‌ها را به چالش بکشد و به مطلوب خود برسد. این شیوه، استفاده از جدال احسن برای رسیدن به هدف است.

در ادامه که امام (ع) می‌فرماید: «مگر تو خورشید، ماه، شب و روز را نمی‌بینی...» تا آخر،

امام علیه السلام با طرح سؤال و به روش توصیفی و جدلی توضیح می‌دهد که هیچ چیز غیر از واجب‌الوجود شایسته خداوندی نیست؛ چرا که حتی خورشید و ماه با وجود این که عده‌ای آن‌ها را آفریدگار عالم می‌دانند، در حرکتشان به وسیله نیرویی مسخر و مجبور هستند. اگر مجبور نبودند باید به راه خود ادامه می‌دادند و تنظیم شب و روز به هم می‌ریخت، حال آن که این گونه نشده است. بنابراین اراده‌ای که این امور را مسخر خود کرده، به خدایی شایسته‌تر است. زمانی که امام علیه السلام اینچنین استدلال آورد، زندیق چاره‌ای جز تصدیق سخنان ایشان را نداشت.

ملاصدرا در خصوص این بخش از سخن امام علیه السلام که فرمود: «مگر تو خورشید و ماه را و شب و روز را نمی‌بینی که در صفحه افق آشکار می‌شوند و به ناچار در مسیر تعیین شده خود گردش می‌کنند و سپس بازمی‌گردند و آن‌ها در حرکت در مسیر خود مجبور هستند» می‌گوید: این که خورشید و ماه در مسیر خودشان حرکت می‌کنند و به همان مسیر برمی‌گردند، حاکی از علتی است که این علت یا جسم بودن آن‌ها یا عارض شدن چیزی بر آن دو است؛ اما شق اول به خاطر اشتراک اجسام در مکان واحد، محال است. شق دوم نیز باطل است؛ چرا که امر عارضی نیاز به علت دارد و خود آن علت هم به علتی نیاز دارد و این سلسله ادامه پیدا می‌کند و منجر به تسلسل می‌شود که محال است. بنابراین ثابت شد که آنچه سبب شده خورشید و ماه در مسیر مشخص خود باشند، امری است که مقوم جسم بودن آن‌هاست و این همان صورت جوهری برای ذات آن‌هاست. از این رو جسم بودن و خصوصیت جوهری به هم نیازمندند. نیاز ماده به صورت در موجودیت است و نیاز صورت به ماده در تحصل و تحقق است. پس ماده و صورت در موجودیت همواره همراه همدیگر هستند. از این رو برای موجودیت نیاز به فاعلی دارند که جسم و جسمانی نباشد؛ زیرا عرض در موجودیت خود نیاز به موضوع (جوهر) دارد. بنابراین ثابت شد که خورشید و ماه در موجودیت خود نیاز به فاعلی دارند که ابتدا صورت مخصوص به آن‌ها را داده است و بعد به وسیله شکل، اندازه و ... به آن‌ها تحصل بخشیده است. با این بیان، وجود فاعلی برای خورشید و ماه و دیگر اجرام آسمانی ثابت می‌شود که فوق زمین و آسمان است و حرکت خورشید و ستارگان تحت تدبیر آن است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۴ - ۱۵).

بعد از برهان امام علیه السلام بر وجود صانع برای اجرام آسمانی، زندیق سخنان ایشان را تصدیق کرد؛

زیرا تمام شقوق مسئله، طرح و بررسی شد و راهی برای گریز از پذیرش مسئله نداشت. قیاس این بخش از روایت به شکل زیر صورت‌بندی می‌شود: مقدمه اول: حرکت خورشید، ماه و سایر اجرام آسمانی سببی دارد. مقدمه دوم: سبب آن‌ها جسم و عوارض جسمانی نیست. نتیجه: حرکت خورشید، ماه و سایر اجرام آسمانی به وسیله جسم و عوارض جسمانی نیست.

این قیاس شکل اول است که در آن حد وسط در صغری محمول (سبب داشتن) و در کبری موضوع (سبب داشتن) است و شروط اصلی این شکل که موجب بودن صغری (حرکت خورشید، ماه و سایر اجرام آسمانی سببی دارد) و کلی بودن کبری (سبب آن‌ها جسم و عوارض جسمانی نیست) را داراست؛ بنابراین منتج است (المظفر، ۱۳۹۴: ۱۷۳ - ۱۷۴).

امام (ع) در ادامه می‌فرماید: «بگو بدانم، آنچه شما به آن معتقدید و گمان می‌کنید دهر گرداننده موجودات است و مردم را می‌برد، پس چرا آن‌ها را بر نمی‌گردانند؟ و اگر برمی‌گردانند، چرا نمی‌برد؟ ای برادر مصری! این آفریده‌ها همه بی‌اختیارند. چرا آسمان در بالا و زمین در پایین قرار گرفته است؟ چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ چرا زمین زیر و رو نمی‌شود و طبقات زیرین بر طبقات فوقانی قرار نمی‌گیرد؟ چرا آسمان و زمین به هم نمی‌چسبند؟ و چرا کسانی که روی زمین‌اند به هم نمی‌چسبند؟» امام (ع) در اینجا در رابطه با دهر از زندیق سؤال می‌کند که اگر روزگار تدبیر امور عالم را بر عهده دارد، پس چرا در پیدایش و از بین رفتن آن‌ها دخالتی ندارد. به قول ابن سینا: دهر نسبت ثابت به متغیر است. نسبت زمان به آنچه با زمان معیت دارد؛ در حالی که در زمان نیست، دهر نامیده می‌شود (ابن سینا، بی‌تا: ۱۴۲).

امور زمانمند و حرکات و متحرکات در زمان محقق می‌شوند. آنچه خارج از این امور است، با زمان معیت غیر انطباقی دارد که دو حالت دارد یا اقترانی طبیعی به زمان دارد که در این صورت حامل محل زمان است، مثل فلک اقصى که در این حالت معیت دهری بین آن‌ها برقرار است یا اقترانی طبیعی به زمان ندارد، مانند نفس مجرد فلک ثوابت که معیت آن‌ها دهری غیرطبیعی است که در این صورت به حسب اتفاق از جهت فعلیت وجود، متعلق به هردوی آن‌هاست (میرداماد، ۱۳۶۷: ۱۰).

بنابراین، نسبت موجودات با یکدیگر نسبت زمانی یا دهری و سرمدی است. در نسبت دهری و سرمدی که نسبت موجودات ابدی است و در صورت همراهی موجود ابدی با غیر ابدی تغییری در

آن رخ نمی‌دهد. بنابراین موجودات غیرمتغیر اگر نسبتی با یکدیگر در وجود داشته باشند، همه اجزای آن موجود با موجود دیگر این نسبت را دارد. از این رو امور غیرمتغیر برخلاف امور زمانمند جزء متقدم یا متأخر منطبق بر اجزای زمان را ندارند (میرداماد، ۱۳۸۵: ۳۹۹). دهر به معنای ظرف موجود بعد از عدم - که برای ثابتات از جهتی که ثابتند - است. حقیقت این ظرف واقع و متن نفس‌الامر است. در دهر کمی، نقصان، تقدم و تأخر راه ندارد؛ زیرا در عالم ثابت است و امور متغیر از قبیل تقدم، تأخر و امتداد (وهمی، ذهنی و خارجی) در ظرف دهر راه ندارد (حسینی افغانی، ۱۴۲۳: ۲۲۱ - ۲۲۲). بنابراین دهر به خودی خود ثابت است؛ ولی زمانی که با زمان سنجیده شود، دهر نامیده می‌شود؛ یعنی دهر به ذاته سرمد است و در مقایسه با زمان دهر است (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۴۲).

پس در ظرف دهر، شیء دارای وجود صرف و نسبت موجودات به موجودات به لحاظ قبل بودن یا معیت داشتن است. گاه نیز دهر را به اعتبار موجودات واقع در آن بر ثابتات و مجردات اطلاق کرده‌اند (سبزواری، ۱۳۸۳: ۷۲ - ۷۳). برای واجب که ثابت و موجود به ذات خود و قائم به نفس غیرزمانی و مکانی است، موجود سرمدی است و برای مجردات و زمان و افلاک که موجود بغیر زمانی و مکانی اند دهر نامیده می‌شود (نراقی: ۱۴۲۳: ۲۲۰ - ۲۲). چنان‌که دیده می‌شود همه آفریده‌های عالم بدون اختیار فعالیت خود را انجام می‌دهند. اگر پدیده‌ها صناعی نداشته باشند، آن‌گاه حرکات و گردش سیارات، زمین و ماه به صورت طبیعی یا ارادی است؛ اما هر دو شق باطل است، شق اول باطل است؛ زیرا حرکت طبیعی در یک سمت و سوسو در جریان است و به جهات مختلف راه ندارد.

حرکت طبیعی، از اقسام حرکت ذاتی است. حرکت ذاتی، حرکتی است که بر ذات جسم عارض می‌شود و دارای سه قسم حرکت ارادی، طبیعی و قسری است (صلیبیا، ۱۳۸۱: ۳۰۶). حرکت طبیعی، مقابل حرکت قسری و ارادی است که مبدأ آن میل طبیعی است؛ مثل حرکت آتش به سمت بالا (سجادی، ۱۳۷۳: ۷۱۷). این حرکت، حرکتی است که مانند حرکت قسری، معلول انگیزه خارجی نیست و مانند حرکت ارادی با شعور و اراده انجام نشده است (صلیبیا، ۱۳۸۱: ۳۰۶). حال آن‌که گردش سیارات به صورت دورانی است و شق دوم هم به این جهت که این حرکات در مداری معین است و

هیچ‌گاه از مسیر خود منحرف نمی‌شوند، حاکی از عدم اختیار و اراده آن‌هاست؛ چرا که حرکت ارادی در جهات مختلف صورت می‌پذیرد و همیشه در یک جهت نیست.

بنابراین از حرکت منظم ستارگان و زمین در مدار خود و اینکه همیشه در یک جهت هستند، نتیجه می‌شود که این عالم صناعی دارد که موجودات را تدبیر می‌کند. از آن‌جایی که این استدلال درست و منطقی بود، عبدالملک نیز اذعان کرد که خداوند آن‌ها را نگه داشته است و سیارات را بر مدار ثابت حرکت می‌دهد. قیاس این قسمت از روایت به شکل زیر صورت‌بندی می‌شود:

مقدمه اول: اگر امور عالم صناعی نداشته باشند، حرکات آن‌ها طبیعی یا از روی اراده است. مقدمه دوم: لکن امور عالم دارای حرکات طبیعی و ارادی نیستند. نتیجه: عالم صناعی دارد. قیاس ذکر شده، یک قیاس استثنایی است که شروط اصلی برای منتج بودن، یعنی کلی بودن یکی از دو مقدمه (اگر امور عالم صناعی نداشته باشند حرکات آن‌ها طبیعی یا از روی اراده است) و انفاقی نبودن شرطیه و موجب بودن مقدم شرطیه (اگر امور عالم صناعی نداشته باشند) را دارد (المظفر، ۱۳۹۴: ۲۱۰)؛ زیرا در این شرطیه حکم شده به تلازم و اتصال بین صانع نداشتن و طبیعی بودن حرکات امور عالم و از آن‌جایی که این شرطیه این ملاک (اتصال داشتن شرط و جزا را دارد) مقدم آن موجب است.

ملاصدرا در رابطه با صانع عالم می‌گوید: حرکات اجرام آسمانی از مبدئی ارادی صادر می‌شود و از آن‌جا که فعل ارادی نیازمند فاعلی است، بنابراین این افعال دارای فاعلی است. انگیزه این فاعل برای صدور فعل، حیوانی یا عقلی است؛ اما شق اول باطل است؛ زیرا خواست حیوانی برای به دست آوردن منفعت مالی و بدنی است و این امور برای موجودات دارای جسم و روح است؛ موجوداتی که رشد جسمانی آن‌ها نیازمند استفاده از مواد غذایی است که با ورود مواد غذایی شخص فربه می‌شود و مقداری از این مواد در فرآیند سوخت و ساز بدن جذب و مقداری از آن دفع می‌شود. اما موارد فوق در اجرام آسمانی راه ندارد؛ زیرا از استحکام و قوت فراوانی برخوردارند. بنابراین مدبر اجرام آسمانی، فاعلی عقلی است که آن‌ها را تدبیر می‌کند. ممکن است تصوّر شود که مدبر ماه و خورشید سایر اجرام آسمانی هستند؛ ولی باید دانست اجرام آسمانی پایین‌تر نمی‌توانند تدبیر ماه و خورشید را به عهده داشته باشند؛ چون موجود پست‌تر توان اداره

موجود عالی‌تر را ندارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۵ - ۱۷). در نتیجه صانع و مدبر اجرام آسمانی فاعلی قادر و داناست که با انگیزه عقلی امور را تدبیر می‌کند. قیاس این قسمت از روایت به شکل زیر صورت‌بندی می‌شود.

مقدمه اول: تدبیر اجرام آسمانی دارای انگیزه و هدف است. مقدمه دوم: انگیزه و هدف تدبیر اجرام به خاطر استحکام آن‌ها حیوانی نیست. نتیجه: اجرام آسمانی با انگیزه حیوانی تدبیر نمی‌شود. این قیاس شکل اول است که در آن حد وسط در صغری محمول (انگیزه و هدف) و در کبری موضوع (انگیزه و هدف) است و شروط اصلی این شکل که موجب بودن صغری (تدبیر اجرام آسمانی دارای انگیزه و هدف است) و کلی بودن کبری (انگیزه و هدف تدبیر اجرام به خاطر استحکام آن‌ها، حیوانی نیست) را داراست؛ بنابراین منتج است (المظفر، ۱۳۹۴: ۱۷۴).

امام علیه السلام بعد از بیان این که خورشید و ماه و بقیه اجرام آسمانی نمی‌توانند مدبر عالم باشند، به‌طور عام دلیل این که دهر نمی‌تواند مدبر عالم باشد را بیان می‌کند. دلیل اینکه روزگار نمی‌تواند صانع عالم باشد، این است که روزگار ذاتش از جسم و جسمانی خالی نیست و در این صورت در ذات و فعلش مجبور است؛ زیرا هرچه که این‌گونه باشد، در حد خویش محدود است و بر طبق طبیعتش عمل می‌کند؛ یعنی آسمان نمی‌تواند پایین آید و زمین بالا رود. بنابراین تمام امور عالم، تحت تدبیر موجودی است که فوق آسمان‌ها و زمین است که همه عالم در تسخیر اوست و او همان وجود خداست؛ چرا که در غیر این صورت، دور و تسلسل لازم می‌آید (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۹ - ۲۰). با این استدلال امام علیه السلام شخص زندیق به خدا ایمان آورد. قیاس بخش پایانی روایت به شکل زیر صورت‌بندی می‌شود:

مقدمه اول: اگر روزگار (هستی) پروردگار عالم باشد، لازم می‌آید پروردگار در ذات و فعلش مجبور باشد. مقدمه دوم: لکن پروردگار نمی‌تواند در ذات و فعلش مجبور باشد. نتیجه: روزگار نمی‌تواند پروردگار عالم باشد. قیاس ذکرشده، یک قیاس استثنایی است که شروط اصلی برای منتج بودن، یعنی کلی بودن یکی از دو مقدمه (اگر روزگار و هستی، پروردگار عالم باشد، لازم می‌آید پروردگار در ذات و فعلش مجبور باشد) و اتفاقی نبودن شرطیه و موجب بودن مقدمه شرطیه (اگر روزگار و هستی، پروردگار عالم باشد) را دارد (المظفر، ۱۳۹۴: ۲۱۰). در واقع امام علیه السلام با استفاده از

جدال احسن خصم را وادار به اقرار کرد و با استفاده از خطابه، مخاطب را اقناع نمود که هر کس که آگاهی ندارد نمی‌تواند بر آنکه عالم است، دلیل اقامه کند و از طریق برهان سبر و تقسیم، تمام شقوق مسئله را طرح و بررسی کرد و به ابطال آنها همّت گماشت و در آخر به اثبات شق باقی‌مانده که اثبات وجود صانع برای عالم باشد، پرداخت.

### ۳ - ۲ - ۲. به کارگیری مدرکات فطری

امام صادق (ع) در مناظره با مرد سرگردان از راه دل (فطرت) - که یکی از راه‌های خداشناسی است - برای اثبات خداوند دلیل آورده است. امام صادق (ع) برای اثبات خدا از مرد سرگردان پرسید: «آیا اتفاق افتاده که کشتی‌ات بشکند و چیزی و کسی نباشد که نجات دهد؟». فرد به این سؤال پاسخ مثبت داد. امام (ع) می‌فرماید: «کسی را که در این موقع صدا می‌زنی، خداوندی است که نجات‌دهنده همگان است، در وقتی که نجات‌دهنده‌ای نیست» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱).

فطرت به معنای سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امور فطری، اموری است که نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه انسان‌ها باشد و قابل دگرگونی نیست؛ ولی کم یا زیاد می‌شود. فطرت با بینش شهودی نسبت به هستی محض و کمال نامحدود همراه است و با کشش و گرایش حضوری نسبت به مدبری که نادانی، ناتوانی و بخل در ذات او راه ندارد هم‌سو است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۴ - ۲۵). امام علی (ع) درخصوص کسی که فطرتش خاموش شده می‌فرماید: چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان؛ راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن سود ببرد و راه خطا و باطل را نمی‌داند که از آن پرهیزد، بنابراین مرده‌ای است میان زندگان (الرضی، ۱۳۹۴: ۱۰۵). منظور از قلب، روح است که ادراک با آن صورت می‌گیرد؛ زیرا فطرت سرشت ویژه انسانی است که با نابودی صفت، موصوف نیز نابود می‌شود.

امام (ع) به روشن کردن فطرت شخص سائل که به خاطر انس با طبیعت کم‌فروغ شده بود، پرداخت و او را از توجه به بیرون رها کرد و متوجه درونش ساخت. از آن جایی که شخص چنین حادثه‌ای را تجربه کرده بود، این مسئله را تصدیق کرد و به توضیح بیشتر از جانب امام (ع) نیاز نبود. البته گاهی انسان به خاطر سرگرم شدن به دنیا و امور دنیوی، فطرت خود را به کلی خاموش می‌کند که دیگر با یک تلنگر به خود نمی‌آید و نیاز به برهان و استدلال متقن عقلی دارد؛

اما اگر چراغ فطرت کم سو شده باشد، با مراجعه به درون می توان آن را پرنور کرد و از این طریق به مقصود مورد نظر رسید. بنابراین یکی از راه های خداشناسی که در این روایت به کار برده شده، فطرت است که همگانی است، مگر این که خود انسان ها آن را ضعیف یا خاموش کنند.

ممکن است اشکال شود آن نیرویی که انسان هنگام غرق شدن او را صدا می زند لزوماً خدا نیست؛ بلکه می تواند هر نیروی ماورایی دیگری باشد. در پاسخ باید گفت امام (ع) متناسب با میزان درک مخاطب با او سخن گفته و برایش دلیل آورده است و از آن جایی که مخاطب امام (ع) با همین دلیل قانع شده، بنابراین امام (ع) استدلال را ادامه نداده است. ائمه (ع) به هنگام پاسخگویی به شبهات و سؤالات افراد، به سطح دانشی و عقلی آن ها توجه داشتند و متناسب با آن با افراد بحث و گفتگو می کردند. قیاس این بحث به شکل زیر صورت بندی می شود:

مقدمه اول: هر انسانی در زندگی لحظات بحرانی را تجربه می کند. مقدمه دوم: در لحظات بحرانی انسان از همه امور و اسباب مادی ناامید می شود و موجودی را که می تواند او را نجات دهد صدا می زند. نتیجه: هر انسانی زمانی که از امور و اسباب ناامید می شود، موجودی نجات بخش را که همان خداست صدا می زند.

این قیاس شکل اول است که در آن حد وسط در صغری محمول (لحظات بحرانی) و در کبری موضوع (لحظات بحرانی) است و شروط اصلی این شکل که موجب بودن صغری (هر انسانی در زندگی لحظات بحرانی را تجربه می کند) و کلی بودن کبری (در لحظات بحرانی انسان از همه امور و اسباب مادی ناامید می شود و موجودی را که می تواند او را نجات دهد صدا می زند) را داراست؛ بنابراین منتج است (المظفر، ۱۳۹۴: ۱۷۴).

### ۳. نتیجه گیری

از بررسی مناظرات امام صادق (ع) با کفار، این نتایج حاصل شد:

۱. مواجهه امام (ع) با کفار، مواجهه نظری و رفتاری بوده است.
۲. امام (ع) با شناخت طرف مقابل و توجه به فهم، شرایط، علایق و باورهای او از این دو روش به تناسب استفاده می کردند.

۳. در مواجهه نظری امام (ع) با مخاطب شناسی مناسب، به روش برهانی، جدلی و موعظه نیکو با

کافران به بحث و مناظره می پرداخت؛ چون عقل و استدلال های عقلی در اسلام جایگاه ویژه ای داشت از این رو در سیره امام علیه السلام، به ویژه در مناظرات ایشان، مورد توجه قرار می گرفت.

۴. در مواجهه عملی امام علیه السلام با برخورد عاطفی، رفتار نیکو و تحمل دیدگاه کافران، آنان را تحت تأثیر قرار می داد، موجب گرایش کافران به توحید می شد و با رفتار و عمل خود به تصحیح عقاید باطل می پرداخت.

۵. در مناظره امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء امام علیه السلام از باورهای او و استدلال برهانی استفاده کرد و در مواجهه با عبدالملک به شیوه برهانی، خطابی و جدلی با او گفت و گو کرد و راه هر گونه دلیل و پاسخی را بر آنان بست.

۶. امام صادق علیه السلام در مناظراتی که با کفار در باب اثبات وجود خداوند داشت، چون بحث باورهای اعتقادی، بسیار حایز اهمیت بود، امام علیه السلام از شیوه های نظری و عملی با گستردگی وسیع استفاده می کرد تا راه هر گونه شک و شبهه ای بر مخاطب بسته شود و شخص با اختیار، تفکر و تعمق، به اصلاح باورهای خود بپردازد.

### کتاب نامه

قرآن کریم.

۱. ابن درید، محمد بن الحسن، (۱۹۸۸م)، جمهرة اللغة، بیروت: دارالعلم ملایین، چاپ اول.
۲. ابن سینا، حسین بن عبد الله، (۱۴۰۴ ق)، منطق شفاء، تحقیق: سعید زاید، قم: بی نا.
۳. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۰ ق)، رسائل ابن سینا، قم: بیدار.
۴. \_\_\_\_\_، (بی تا)، التعليقات، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، بیروت: مكتبة الاعلام الاسلامی.
۵. جمیل، صلیبا، (۱۳۸۱ش)، فرهنگ فلسفی، ترجمه: منوچهر صالحی دره بیدی، تهران: نشر حکمت، چاپ دوم.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷ش)، فطرت در قرآن، قم: اسراء.
۷. حسینی افغانی، جمال الدین، (۱۴۲۳ق)، التعليقات على شرح العقائد العضدية، تحقیق: عماره، تحریر: شیخ محمد عبده، بی جا: بی نا.

۸. الرضی، محمد بن الحسین، (۱۳۹۴ش)، نهج البلاغة، ترجمه: محمد دشتی، قم: یاسین، نور، چاپ دوم.
۹. زنوزی، عبدالله، (۱۳۵۵ش)، لمعات الهمیه، به کوشش: جلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. سبزواری، ملاهادی بن مهدی، (۱۳۸۳ق)، اسرار الحكم في المفتاح و المختتم، تصحیح: کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی.
۱۱. سجادی، سید جعفر، (۱۳۷۳ش)، فرهنگ معارف اسلامی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۱۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۳ش) شرح اصول کافی، تعلیقه: مولی علی نوری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۹۲ش)، اصول کافی، تهران: دارالثقلین.
۱۴. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: دارإحياء التراث العربی.
۱۵. المظفر، محمدرضا، (۱۳۹۴ش)، دروس فی علم المنطق، قم: نشر هاجر.
۱۶. میرداماد، محمدباقر، (۱۳۸۵ش)، مصنّفات میرداماد، به اهتمام: عبدالله نورانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۷. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۷ش)، القیسات، به اهتمام: مهدی محقق و همکاران، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۱۸. نراقی، ملا مهدی، (۱۴۲۳ق)، جامع الأفكار و ناقد الأنظار، تصحیح: مجید هادی زاده، تهران: حکمت.